

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و یکم، شماره اول، بهار ۱۳۸۳ (پیاپی ۴۰)
(ویژه نامه زبان انگلیسی و زبان شناسی)

معنی شناسی پیش الگویی؛ نگرش و آزمایش

دکتر محمد رضا پرهیزگار*

دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله، نخست نظریه معنی شناسی پیش الگویی، در مقایسه و تقابل با پیشینه خود، نظریه معنی شناسی مؤلفه‌ای که ریشه در رویکرد کلاسیک ارسطویی، به مقوله‌بندی دارد؛ مورد بررسی قرار خواهد گرفت و کاربست هر یک از این دو نظریه در زبان پژوهی، به ویژه در مطالعه مؤلفه‌های زبان، همچون آواشناسی و معنی شناسی و همچنین آموزش زبان نموده خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: ۱. معنی شناسی پیش‌الگوئی ۲. معنی شناسی مؤلفه‌ای

۱. مقدمه^۱

تاریخ اندیشه از دیرباز تاکنون، آوردگاه رویارویی و برخورد آراء گاه متضاد و گاه مکمل بوده است. بیشتر نظریه‌های تازه، به طور طبیعی واکنشی در برابر پیش-نهاده‌های قبل و یا زمان خود بوده‌اند. قطبیت^۲ و تقابلی که در رشته‌های گوناگون به چشم می‌خورد و نظریه‌های مختلف را در برابر هم قرار می‌دهد، معلول همین فرآیند است. برای نمونه، می‌توان به «خردگرایی تجربه‌گرایی» در فلسفه؛ «رفتارگرایی ذهن‌گرایی» در روانشناسی و «رمانتیزم-رنالیزم» در ادبیات و جز این‌ها اشاره کرد. دانش زبان‌پژوهی نیز از این قاعده به کنار نیست و در شاخه معنی شناسی آن که محور بحث در این مقاله است، چنین دو شاخگی‌ای^۳ مشهود است و معنی شناسی پیش الگویی^۴، در برابر معنی شناسی مؤلفه‌ای^۵ یا «مشخصه-بنیاد»^۶ قرار می‌گیرد.

شایان ذکر است که معنی شناسی پیش الگویی، در مقایسه با معنی شناسی مؤلفه‌ای، از اقبال بحث و بررسی کمتری برخوردار بوده است. برای مثال، از آنجا که زبان پژوهی در غرب، نخست تحت تأثیر دبستان ساختگرایی و بعدها «زایشی-گشتاری چامسکی» قرار داشته، در دو سه کتابی که در زمینه زبان پژوهی عمومی، در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود (یول، ۱۹۸۵؛ فرامکین و رادمن، ۱۹۸۸ و فالک، ۱۹۷۵) نامی از این شاخه از معنی شناسی که به طور معمول در ادبیات این رشته با نام زبان‌شناسی شناختی^۷ پیوند خورده (تیلر، ۱۹۹۵) به میان نیامده است. از آنجا که بحث در باره زبان شناسی شناختی و تفاوت اصول آن با سایر دبستان‌های این رشته، از حوصله و دامنه این مقاله خارج است؛ تنها به این اشاره کوتاه بسنده می‌کنیم؛ در حالی که گشتاریان، دانش زبانی را بخشی خودمختار از ذهن می‌شمارند؛ به همین سبب، این دبستان را «زبان شناسی مستقل»^۸ نیز نام داده‌اند زیرا که در بنیان، مستقل از دانش‌ها و مهارت‌های

* استادیار بخش زبان های خارجی و زبان شناسی

شعوری دیگر است. شناختیان به رابطه‌ای تنگاتنگ و دیالکتیکی میان ساختار و کارکرد زبان از یک سو و مهارت‌ها و دانش‌های غیر زبانی از سویی دیگر قایل‌اند.

معنی‌شناسی پیش‌الگویی در ادبیات زبان‌پژوهی ایران نیز، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تا حدی ناشناخته مانده و در این باره تاکنون، پژوهشی انتشار نیافته است.^۹ مقاله حاضر امیدوار است در حد توان دریچه‌ای خرد، بر این قلمرو جذاب زبان‌شناسی بگشاید؛ اما از آنجا که پدیده‌ها را با مطالعهٔ اضداد آن‌ها، بهتر می‌توان شناخت، ناگزیر بحث را با آنچه زبان‌شناسان شناختی، گاه آن را "نظریه کلاسیک" مقوله بندی^{۱۰} نامیده‌اند (لیکاف، ۱۹۸۷) و بنیان‌های فلسفی معنی‌شناسی مؤلفه‌ای را تشکیل می‌دهد، آغاز می‌کنیم؛ زیرا در پیوند با نظریه کلاسیک است و به گفتهٔ تیلر (۲۲: ۱۹۹۵) زبان‌شناسان شناختی مدعی‌اند "بدیلی قابل دوام و دارای کفایت توصیفی بیشتر" پیش نهاده‌اند. بدیهی است، آشنایی با اصول اساسی این نظریه و نقشی که در زبان‌شناسی سدهٔ بیستم داشته است، به شناخت بیشتر نظریه رقیب، کمک فراوانی می‌کند.

۲. معنی‌شناسی مؤلفه‌ای

۲.۱. پیشینهٔ فلسفی رویکرد کلاسیک به مقوله بندی

دانش پژوهان یکی از مهم‌ترین توانش‌های شناختی بشر را، مقوله بندی^{۱۱} یا توانایی "دیدن شباهت در گونه‌گونی و اختلاف" دانسته‌اند. زبان‌شناسی، هم در روش‌شناسی و هم در ذات خود، در حقیقت با مقوله بندی سر و کار دارد. (لباؤ نقل شده در تیلر، ix: ۱۹۹۵) می‌گوید: "اگر زبان‌شناسی را بتوان چیزی نامید، هر آینه آن چیز، مطالعهٔ مقوله‌هاست؛ یعنی مطالعهٔ این موضوع که چگونه زبان از راه مقوله بندی واقعیت به واحدها و مجموعه واحدهای منفصل و متمایز، معنی را به صوت ترجمه می‌کند. همان گونه که در بالا اشاره شد، آبشخور فلسفی معنی‌شناسی مؤلفه‌ای، مقوله بندی کلاسیک ارسطویی است. چنانکه مشهور است، ارسطو میان جوهر^{۱۲} و عرض اشیاء^{۱۳} تمایز قایل بود. جوهر آن چیزی است که شیء را به آنچه که هست تبدیل می‌کند؛ جوهر همهٔ آن بخش‌های ذاتی شیء است که فردیت آن را تعریف و بیان می‌کند و تخریب آن، سبب تخریب کل شیء می‌شود (ارسطو ۱۹۹۳). اعراض خواص تصادفی‌اند که هیچ گونه نقشی در تعیین آنچه که یک شیء هست، بازی نمی‌کنند (همان) مثالی که ارسطو ارائه می‌کند، چنین است: جوهر انسان، "حیوان دو پا" بودن اوست. این که انسانی ممکن است، سفید پوست یا متمدن باشد، عرضی و تصادفی است؛ این صفات ممکن است، دربارهٔ یک فرد مصداق داشته باشند؛ اما در تعیین این که یک ذات در حقیقت انسان است یا نه، دخیل نیستند. برای روشن تر شدن موضوع، مثال دیگری می‌زنیم. برای نمونه ویژگی‌های عرضی قلمی که در دست داریم، رنگ مشکی آن، طول پنج اینچی آن و سرپوش داشتن آن است. همهٔ این ویژگی‌ها را می‌توانیم تغییر دهیم. برای نمونه؛ آن را رنگ قرمز بزنیم، دو سانتیمتر آن را قطع کنیم و سرپوش آن را برداریم. اما هنوز قلم باقی می‌ماند؛ در حقیقت، همان قلم؛ اما ویژگی‌های جوهری قلم را نمی‌توانیم تغییر دهیم؛ زیرا این ویژگی‌ها هستند که قلم را قلم کرده‌اند. این ویژگی‌ها می‌تواند شامل کاربرد قلم باشد. به این معنی که به عنوان ابزار نوشتن به کار می‌رود و با مرکب کار می‌کند و ... از نظر ارسطو، هم مفهوم انسان و هم معنی واژهٔ انسان با "فرمول جوهر"^{۱۴} تعریف می‌شوند (همان).

اگر "انسان" یک معنی داشته باشد، بگذارید آن معنی "حیوان دو پا" باشد. منظور من از "یک معنی داشته باشد" این

است: اگر X معنی "انسان" داشته باشد، پس هر چیزی اگر انسان باشد، انسانیت او شامل X بودن اوست (همان).

بنابراین، برای این که بتوانیم بگوییم یک ذات^{۱۵} انسان است؛ باید معنی واژهٔ انسان را که به نوبهٔ خود به معنی دانستن "جوهر انسان" است، بدانیم. چنانکه در نقل قولی که از ارسطو در بالا آمد؛ او دو ویژگی تعریف کننده برای مقولهٔ انسان مشخص می‌کند، [دو پا] بودن و [حیوان] بودن. از طرفی، هر یک از این دو خاصه، برای تعریف مقوله‌ای به نام انسان لازم است و به زبان ارسطو تخریب هر یک، سبب تخریب کل می‌شود؛ یعنی اگر هر یک از این دو ویژگی تعریف کننده در یک ذات نمود نداشته باشد، آن ذات عضو آن مقوله نیست. از سوی دیگر، این دو خاصه در کنار هم کافی‌اند؛ یعنی هر ذاتی که هر دوی این ویژگی‌های تعریف کننده را بروز دهد، به صرف همین واقعیت^{۱۶} عضو مقوله است. بنابراین، فرض اساسی رویکرد کلاسیک (تیلر، ۲۳: ۱۹۹۵) چنین است:

۱. مقوله‌ها بنابر ترکیبی از ویژگی‌های لازم و کافی تعریف می‌شوند.
فرضیات دیگر نظریه ارسطویی از قانون تناقض^{۱۷} و قانون حد وسط مردود^{۱۸} (ارسطو ۱۹۹۳) به دست می‌آیند. قانون تناقض می‌گوید: یک شیء نمی‌تواند هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد؛ نمی‌تواند هم دارای یک ویژگی باشد و هم نباشد و سرانجام، نمی‌تواند هم به یک مقوله تعلق داشته باشد و هم نداشته باشد. و قانون حد وسط مردود می‌گوید که یک شیء باید یا وجود داشته باشد. یا نداشته باشد؛ باید یا دارای یک ویژگی باشد یا نباشد و سرانجام آن شیء باید یا به یک مقوله تعلق داشته باشد یا نداشته باشد. از این زو:
۲. ویژگی‌ها دو گانه^{۱۹} اند.

وجود ویژگی‌ها مسأله همه یا هیچ است. یک ویژگی یا در تعریف یک مقوله دخیل هست یا نیست؛ یک پدیده یا دارای یک ویژگی هست یا نیست. در هر مورد فرضی یا حضور دارد و یا غایب است، و می‌تواند فقط یکی از دو ارزش [+] یا [-] را به خود اختصاص دهد. فرضیات (۴-۳ از ۲) منتج می‌شوند:
۳. مقوله‌ها دارای مرزهای شفاف و قاطع‌اند.

یک مقوله، به محض این که تثبیت شد، پدیده‌های جهان را به دو مجموعه تقسیم می‌کند، مجموعه‌ای که عضو آن مقوله‌اند و گروهی که عضو آن نیستند. موارد مبهم و نامعین وجود ندارد؛ برای نمونه عنصری که "به نحوی" یا "تا حدودی" به آن مجموعه تعلق داشته باشند؛ اما به نحوی دیگر به آن مجموعه تعلق نداشته باشند.
۴. همه اعضای یک مقوله دارای پایگاهی برابرند.

هر پدیده‌ای که تمامی ویژگی‌های تعریف کننده یک مقوله را بروز دهد، عضو کامل و تمام عیار آن مقوله است و هر پدیده‌ای که تمامی ویژگی‌های تعریف کننده در آن نمود نداشته باشد، عضو نیست. مرتبه عضویت وجود ندارد؛ به زبانی دیگر، پدیده‌هایی وجود ندارند که نسبت به دیگران، اعضای بهتر یک مقوله به شمار روند.
اکنون به پیاده‌کرد و کاربست رویکرد کلاسیک در سایر زمینه‌های زبان پژوهی می‌پردازیم.

۲.۲. کاربست^{۲۰} رویکرد کلاسیک در سایر زمینه‌های زبان پژوهی

در مقایسه با سایر رشته‌های دانش، شاید زبان پژوهی تنها دانشی است که در دو ساخت با مقوله بندی سرو کار دارد. از سویی، زبان پژوه در معنی شناسی به مقوله بندی پدیده‌های غیر زبانی جهان، از راه مطالعه معانی اشکال زبانی^{۲۱} یا واژگان زبان، می‌پردازد. در ساختی دیگر، از آنجا که زبان نیز بخشی از جهان است، زبان پژوه، همچون گیاه‌شناسی که گیاهان را دسته‌بندی می‌کند، به مقوله بندی "اشیاء زبانی" یعنی اصوات، تکواژها، واژه‌ها و جملات که خود بر پدیده‌های غیر زبانی جهان دلالت دارند، می‌نشیند. پیاده‌کرد رویکرد کلاسیک ارسطویی در مقوله بندی مؤلفه‌های زبان را با آواشناسی آغاز می‌کنیم.

۲.۲.۱. رویکرد کلاسیک در آواشناسی: الگوی ارسطویی مقوله بندی در زبان پژوهی قرن بیستم نقشی کلیدی داشته است. تیلر (۲۴: ۱۹۹۵) معتقد است که اصول پیشرفته، پیچیده و باریک بینانه وضع شده در بیشتر پژوهش‌های پس از جنگ، در زمینه آواشناسی، نحو و معنی شناسی در نهایت بر بنیان فرضیات (۴-۱) ارسطویی ذکر شده در بالا، استوار است. شاید بتوان گفت که الگوی یاد شده در آواشناسی، بیشتر از زمینه‌های دیگر به بار نشسته و ثمر داده است و اقبالی که در نحو و معنی شناسی از آن برخوردار گشته تا حد زیادی مدیون موفقیت‌اش در آواشناسی است. همچنین در آواشناسی است که زبان‌پژوهان دبستان‌های پر نفوذ زبان شناسی جدید، فرضیات پیش-گفته الگوی ارسطویی را بسط داده و چنانکه خواهیم دید، بر شمار آن‌ها افزوده‌اند (همان).

زبان پژوهان، آواشناسی را مطالعه الگوهای آوایی^{۲۲} زبان بشر تعریف کرده‌اند (فرامکین و رادمن، ۶۹: ۱۹۸۸). یکی از فرضیات بنیادی آواشناسی این است که جریان به هم پیوسته گفتار را می‌توان، به زنجیره‌ای خطی از آواهای متمایز^{۲۳} تقطیع (تجزیه) کرد. همچنین یکی از وظایف مهم آواشناسی این بوده است که برای هر زبان سیاه‌ای محدود از واحدهای آوایی^{۲۴} یا فهرست واجگان که بتوان آواهای آن زبان را به آن ارجاع داد، استخراج و پیشنهاد کند. واج‌ها نیز به نوبه خود، به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها (خاصه‌ها) قابل تجزیه‌اند. واج /i/ - صدایی که در واژه‌های بید، سیب، و جز

این‌ها وجود دارد- را می‌توان اینگونه توصیف کرد که واکه‌ای است که هنگام تولید آن، زبان در وضعیت افراشته (بالا) قرار دارد. بنابراین /h/ را می‌توان با ویژگی‌های [واکه‌ای]، [بالایی] و [پیشین] باز نمای کرد. /u/ - واکه موجود در واژه بود- به لحاظ وضعیت پسینی زبان در تقابل با /h/ قرار می‌گیرد. بنابراین، /u/ را می‌توان با ویژگی‌های [واکه‌ای]، [بالایی]، و [پسین] باز نمایی کرد. بدین ترتیب، واج‌ها مقوله‌هایی هستند که به اعتبار ویژگی تعریف می‌شوند. ویژگی‌ها دو ارزشی‌اند (نک (۲))، یعنی می‌توانند تنها یکی از دو ارزش را اختیار کنند، دارا یا فاقد، [+] یا [-]. بنابراین، یک واج، یا واکه هست یا نیست؛ یعنی یا [+واکه‌ای] است یا [-واکه‌ای]؛ یک واکه یا [+بالایی] است (همچون /i/ و /u/ در فارسی) و یا [-بالایی] (مثل /ن/ و /ع/ و غیره). تا اینجا پژوهاک رویکرد کلاسیک در این نوع تحلیل، تا حدی بر خواننده آشکار شده است. گفته‌ی زیر از چامسکی و هله که در آن لزوم دو ارزشی بودن ویژگی‌ها را توضیح می‌دهند نیز به روشنی رنگ و بو و صبغه‌ی ارسطویی استدلال آنها را نشان می‌دهد:

از آنجا که ویژگی‌های آوایی ابزار طبقه‌بندی‌اند، دو ارزشی‌اند، ... زیرا راه طبیعی نشان دادن این که آیا یک فقره به مقوله‌ای خاص تعلق دارد یا نه، استفاده از ویژگی‌های دو ارزشی است (چامسکی و هله، ۲۹۷: ۱۹۶۸).

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، بسیاری از آواشناسان با افزودن فرضیات بیشتر، الگوی ارسطویی مقوله‌ها را غنی ساخته‌اند (تیلر، ۲۵: ۱۹۹۵). در زیر به شکلی فشرده به تشریح دو فقره از این فرضیات افزوده می‌پردازیم:

۵. ویژگی‌ها ابتدایی (بدوی)‌اند.

چنانکه دیدیم، واج‌ها به ویژگی‌ها قابل تجزیه‌اند، اما ویژگی‌ها قابل تجزیه به عناصر ساخت-آوایی بنیادی‌تر نیستند. ویژگی‌ها به گفته‌ی لاس (۱۹۸۴)، نقل شده در تیلر، (۱۹۹۵) "سازه‌های نهایی و اتم‌های متشکله" آواشناسی‌اند.

۶. ویژگی‌ها جهان شمول‌اند.

یعنی مقوله‌های واجی همه‌ی زبان‌های بشری، از یک فهرست ویژگی‌های جهان شمول اخذ شده‌اند که توانایی تولید آوا در انسان را باز می‌نمایند.

۲.۲.۲. **رویکرد کلاسیک در معنی‌شناسی:** در بررسی مقوله‌های معنایی، بسیاری از زبان‌پژوهان از رویکردی "مشخصه-بنیاد" استفاده کرده‌اند که از بسیاری جهات، با فرضیات و حتی آداب نشانه‌گذاری و اصطلاحات آواشناسی همسوی و همخوان است.^{۲۴} از جمله این آداب، برای نمونه، می‌توان به قرار دادن ویژگی‌ها، در میان دو قلاب و استفاده از علائم به علاوه و منها برای نمایاندن حضور یا غیاب یک ویژگی اشاره کرد. اگر مقوله‌های آوایی را بتوان با ویژگی‌های دو ارزشی، جهان شمول و ابتدایی باز نمود، طبیعی است که مقوله‌های معنایی (در بیشتر موارد معانی واژه‌ها) و نحوی را نیز بتوان با ویژگی‌هایی مشابه که دو ارزشی، ابتدایی، و جهان شمول‌اند، باز نمایی کرد. برای نمونه، چامسکی در جنبه‌های نظریه‌ی نحو، بحث در باره‌ی ویژگی‌های نحوی را با مروری بر نقش ویژگی‌ها در آواشناسی، آغاز می‌کند. به خاطر احتراز از دامنه‌ی دار شدن سخن، از بحث درباره‌ی پیاده‌کردن نظریه‌ی کلاسیک بر تحلیل‌های نحوی در می‌گذریم و توجه را بر معنی‌شناسی، یعنی معنی‌واژه^{۲۵} که هدف اساسی این مقاله بوده است، متمرکز می‌کنیم. باید توجه داشت که تحلیل مقوله‌های معنایی، بر طبق الگویی که پیش از این درباره‌ی آواشناسی با آن آشنا شدیم، تحت نام "تحلیل مؤلفه‌ای" هم در چهار چوب نظریه "زایشی-گشتاری" به وسیله‌ی دانشورانی همچون کتزر و فادر (۱۹۶۳) و پوستال (۱۹۶۴) مورد استفاده قرار گرفته و هم به وسیله‌ی زبان‌پژوهان غیرگشتاری. نمونه مشهوری که بیشتر زبان‌شناسان، بحث را با آن آغاز می‌کنند، واژه مجرد است - به معنی "مردی که هنوز ازدواج نکرده است". کتزر و پوستال (۱۳: ۱۹۶۴) معنی این واژه را، به اعتبار چهار مشخصه، معنایی، یعنی [انسان]، [مذکر]، [بزرگسال]، و [هرگز ازدواج نکرده] باز می‌نمایند. این چهار مشخصه با هم تعریفی از جوهر مجرد به دست می‌دهند. بر اساس فرض (۱)، لفظ مجرد را می‌توان به درستی بر هر ذات یا پدیده‌ای در جهان که این چهار مشخصه را از خود بروز دهد، اطلاق کرد. اگر یکی یا همه‌ی این چهار خاصه غایب باشد، یا ارزشی نادرست اختیار کند - برای مثال [مؤنث] یا [- بزرگسال] باشد، آن ذات واجد شرایط لازم برای مجرد نیست.

توجهات و استدلال‌هایی که زبان‌شناسان برای اتخاذ رویکرد "مشخصه-بنیاد" به مقوله‌های معنایی اقامه می‌کنند، بر این پایه استوار است که مشخصه‌ها به زبان‌شناس امکان می‌دهند، احکامی بینش‌مند و دمساز با اصول

ایجاز و اقتصاد درباره ساختار زبان صادر کند. این رویکرد، به سه طریق بازدهی دارد. نخست این که می‌توان با آن روابط نسبی موجود، در میان واژگان زبان را بر شمرده آشکار است که واژه‌های مجرد^{۲۶} و ترشیده (خانه مانده)^{۲۷} با هم ارتباط معنایی دارند؛ درست به همان نحو که دو واج /f/ و /v/ به هم مربوط‌اند. افزون بر این، ارتباط بین مجرد و ترشیده از نوع ارتباطی است که میان جفت واژه‌های دیگر، همچون پسر و دختر، زن و شوهر، عمو و عمه و غیره وجود دارد. تقابل این جفت واژه‌ها در این است که یکی از اعضاء جفت، دارای ویژگی [مذکر] است، در حالی که دیگری ویژگی [مؤنث] را داراست. از جهات دیگر، ریز مختصه‌های آن‌ها یکسان است. با تحلیل مختصه‌ای، می‌توان انواع دیگر روابط میان واژه‌ها، همچون شمول و همنوعی^{۲۸} را نیز باز نمود. معنی واژه مرد، با مختصه‌های [انسان]، [بزرگسال]، و [مذکر]، در شمول معنایی مجرد قرار دارد. انسان واژه فرادست (فراگیر) مجرد است، و مجرد واژه همنوعی است که انسان را نیز در شمول دارد.

دومین امتیاز مختصه‌ها این است که به ما امکان می‌دهند طبقه‌های طبیعی^{۲۹} را تعریف کنیم. بنابراین [انسان] معرف طبقه اسم‌های بشری است، و [-جاندار] طبقه اسم‌های غیر-دیرواح را تعریف می‌کند. این طبقات در بیان محدودیت‌های گزینشی^{۳۰}، یعنی محدودیت‌هایی که بر سر راه ترکیب واژه‌ها قرار دارد، به کار می‌آیند. در مثل، هر اسمی نمی‌تواند فاعل (یا مفعول) فعلی خاص واقع شود. مشخصه‌های معنایی افعال باید طبقه اسم‌هایی را که می‌توانند نقش فاعل آن‌ها را به عهده‌گیزند، مشخص کند. برای نمونه، نمی‌توانیم بگوییم که x صمیمیت علی را می‌ستاید؛ زیرا ستودن برای فاعل خود به اسمی که [+انسان] باشد نیاز دارد. به همین شکل، برای ترکیبات اسم-صفت^{۳۱}، باید میان مشخصه‌های معنایی واژه‌ها در ساختار، سازگاری و همخوانی وجود داشته باشد. برای مثال، نمی‌توانیم از یک مجرد خردسال صحبت کنیم؛ زیرا خردسال با ویژگی [-بزرگسال]، با مجرد که ویژگی [+بزرگسال] دارد در تناقض است. توجیه سوم ویژگی‌ها این است که بر بعضی انواع معنی جمله و روابط معنایی موجود میان جمله‌ها پرتو می‌افکند.

برای روشن شدن موضوع، به جملات زیر توجه کنید. از سه جمله:

۷. الف. این مرد یک مجرد است؛

ب. این مجرد یک مرد است؛

ج. این مجرد خواهر من است.

اولی را ترکیبی^{۳۱}، دومی را تحلیلی^{۳۲} و سومی را تناقضی^{۳۳} نام داده‌اند. راست بودن جمله (الف)، نیاز به تصدیق از جانب واقعیت‌های جهان خارج دارد؛ بدین معنی که اگر مرجع (مصدق) این مرد در واقع مجرد باشد، جمله راست است. یک جمله تحلیلی مثل (ب)، مستقل از اوضاع و امور دنیای خارج، راست است. راستی این جمله را، معنی کلمات مجرد و مرد تضمین می‌کنند. به همین نحو، جمله (ج) به طور طبیعی نادرست است؛ نه به سبب حقایق جهان خارج؛ بلکه به سبب ناسازگاری ویژگی [مؤنث] در خواهر و [مذکر] در مجرد. افزون بر این، ویژگی‌ها به ما امکان می‌دهند بعضی روابط معنایی میان جملات، برای مثال رابطه استلزام (تضمن)^{۳۴} در جمله (۸. الف)، استلزام متقابل^{۳۵} یا هم-معنایی^{۳۶} در (۸. ب)، و تناقض در (۸. ج) را توضیح دهیم:

۸. الف. علی مجرد است؛ در بردارنده.

علی یک مرد است.

ب. علی مجرد است؛ در بردارنده و در عین حال هم معنی با:

علی یک مرد است که هرگز ازدواج نکرده است.

ج. علی مجرد است؛ ناهمخوان است با:

علی متأهل است.

سرانجام، جنبه‌های دیگر معنی جمله را نیز می‌توان به کمک ویژگی‌ها توضیح داد. برای نمونه، تأثیرات مشخصه‌های معنایی را می‌توان در توضیح جملاتی که با زیرا و اما به هم ربط داده می‌شوند، به کمک گرفت:

۹. الف. این مرد نمی‌تواند مجرد باشد؛ زیرا در گذشته ازدواج کرده است.

ب. این مرد مجرد است؛ اما هرگز قبلاً ازدواج نکرده است.

اکنون به رویکرد "پیش-الگوی" به مقوله بندی می‌پردازیم و تفاوت‌های آن را با الگوی کلاسیک ارسطویی، بررسی می‌کنیم.

۳. معنی شناسی پیش‌الگویی

۳.۱. پیشینه فلسفی

در سال‌های گذشته، بحث‌های زیادی، به ویژه در میان روان‌شناسان شناختی، درباره طبیعت و ساختار مقوله‌ها در گرفته است. این بحث‌ها را سلسله‌ای از آزمون‌های تجربی، که بنیان‌های نظریه کلاسیک مقوله‌بندی ارسطویی را به صورت جدی به چالش گرفته و در بخش‌های آینده به بعضی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد، باعث آمده است؛ اما به پرسش گرفتن و پیش‌بینی بسیاری از نابسندگی‌های رویکرد کلاسیک را در بخشی از کتاب *بررسی‌های فلسفی*^{۳۷} که در سال ۱۹۴۵ به پایان رسیده است؛ به لودویگ ویتگنشتاین فیلسوف آلمانی، نسبت می‌دهند، مثال کلاسیک شده ویتگنشتاین، تعریف واژه "بازی"^{۳۸} است این واژه از بازی ورق، بازی با توپ، شطرنج و بسیاری دیگر را در بر می‌گیرد تا بازی‌های المپیک که به اعتقاد او اعضای این مقوله واجد شماری از ویژگی‌های مشترک نیستند. که بر اساس آن بتوان، آنها را به روشنی از غیر بازی متمایز کرد مرز میان اعضای مقوله تار (مبهم یا مه‌آلود)^{۳۹} است. واقعیتی که البته از فایده ارتباطی این واژه (یا مقوله) نمی‌کاهد. بنابراین، برخلاف پیش‌بینی نظریه کلاسیک، این مقوله (یعنی بازی) دارای ساختاری مبتنی بر مشخصه‌های دارای دو معیار مشترک نیست؛ بلکه بر شبکه درهم تنیده‌ای از شباهت‌ها استوار است. البته صفات ویژه‌ای هست؛ مثل برد و باخت، سرگرم‌کنندگی، رقابت میان بازی‌کنندگان، مهارت، شانس و غیره، که به طور معمول به این مقوله نسبت می‌دهند و بعضی اعضا، در بعضی از این صفات مشترک‌اند و بعضی در صفات دیگر. با وجود این، هیچ صفاتی نیست که تمامی اعضا، و فقط آن‌ها، در آن مشترک باشند. حتی ممکن است، در مواردی بعضی اعضا در عمل هیچ وجه اشتراکی با سایرین نداشته باشند. ویتگنشتاین برای توصیف ساختار "بازی" از استعاره شباهت‌های خانوادگی استفاده می‌کند و می‌گوید: "برای توصیف این شباهت‌ها، تعبیری بهتر از شباهت‌های فAMILI" به نظرم نمی‌رسد؛ زیرا شباهت‌های گوناگون میان اعضای یک خانواده: ریخت، اسباب‌چهره، رنگ چشم‌ها، طرز راه رفتن، خلق و خو، و... به همین نحو متداخل و درهم تنیده‌اند. و من می‌گویم "بازی‌ها" تشکیل یک خانواده می‌دهند" (۳۱-۳: ۱۹۷۸).

۳.۲. "پیش-الگوها"، بدیلی در برابر رویکرد کلاسیک

بینش روشنگرانه ویتگنشتاین ناظر بر این است که نظریه کلاسیک، قادر به پیش‌بینی دامنه ارجاعی دست کم، برخی از واژه‌ها در کاربرد هر روزه نیست؛ در یک سلسله آزمون گزارش شده، لباو (۱۹۷۳) پشتوانه و تأیید تجربی دریافت کرد. لباو مقوله بندی زبانی لوازم مثل فنجان، لیوان، و گلدان را مورد مطالعه قرار داد. روش کار او ساده بود. طرح‌هایی خطی از ظروف با شکل‌های مختلف تهیه کرد و بعد آن‌ها را به آزمودنی‌ها نشان داد و از آن‌ها خواست که شیء نشان داده شده را نام ببرند. ظرفی با سطح افقی دایره‌ای را که ته آن به تدریج باریک می‌شد و بیشترین اندازه عرض آن، با گودی مساوی بود و برای آن، دسته گذاشته شده بود، همه به اتفاق آرا به عنوان فنجان شناسایی کردند. وقتی که نسبت عرض به گودی افزایش پیدا می‌کرد، آزمودنی‌های بیشتر و بیشتری آن را کاسه می‌نامیدند. بر خلاف پیش‌بینی نظریه کلاسیک، هیچگونه خط فاصل شفافی میان فنجان و کاسه وجود نداشت؛ بلکه یک مقوله به تدریج در دیگری ادغام می‌شد. برداشتن دسته، احتمال شناسایی به عنوان فنجان را پایین می‌آورد؛ اما تأثیر این امر نیز قطعی و روشن نبود. همچنین با خواستن از آزمودنی‌ها که ظرف‌ها را محتوی چیزهای مختلف تصور کنند، مقوله بندی، تحت تأثیر قرار می‌گرفت. اگر ظرف با قهوه داغ پر شده بود، پاسخ‌های فنجان افزایش می‌یافت؛ در صورتی که اگر ظرف را محتوی پوره سیب زمینی تصور می‌کردند، پاسخ کاسه زیادتر می‌شد. افزایش گودی به جای عرض نیز تأثیرات مشابهی داشت و جواب‌های فنجان به تدریج جای خود را به مقوله بندی به عنوان گلدان می‌داد.

از آزمون لباو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هیچ صفت ویژه واحدی، برای متمایز کردن مقوله‌ای از مقوله دیگر، اصل نیست. داشتن دسته و کاربرد در نوشیدن قهوه، تنها احتمال شناسایی یک شیء به عنوان فنجان را بالا می‌برد. گرچه فنجان‌ها بطور نمونه وار دسته دارند و بطور نمونه وار برای نوشیدن قهوه به کار می‌روند؛ داشتن دسته و

کاربرد در نوشیدن قهوه، از ویژگی‌های تعریف‌کننده یک فنجان نیستند. البته صفاتی هست که در همه فنجان‌ها مشترک است. برای مثال، همه فنجان‌ها جزء ظروف‌اند؛ اما بسیاری از "غیر فنجان‌ها" نیز جزء ظروف‌اند. بنابراین پرسشی که به ذهن می‌آید، این است که این چه چیزی است که فنجان را فنجان و نه کاسه یا گلدان، می‌کند. یا به زبان ارسطو "جوهر فنجان" چیست؟ و پاسخ به این پرسش، دست کم با استفاده از اصطلاحات ارسطو، مشکل است، هرچند ما در به نظر آوردن یا تشخیص یک فنجان نمونه وار با هیچ مشکلی مواجه نمی‌شویم. خلاصه این که برخلاف پیش‌بینی نظریه کلاسیک، مقوله‌ها دارای حد فاصل‌های شفاف‌میزه نیستند، بلکه برگرد عضوی نمونه‌وار و آرمانی، یک پیش‌الگو^{۴۰}، سازمان یافته و حلقه می‌زنند و میزان عضویت آن‌ها مدرج^{۴۱} است؛ یعنی اعضا "خوب" و "بد" دارند و درجه خوب و بد بودن آن‌ها بستگی به مقدار دوری و نزدیکی آن‌ها به پیش‌الگو دارد. این پیش‌الگوها، به نوبه خود، جزئیات فرهنگ وابسته دارند. برای نمونه، در فرهنگ‌های غربی، یک فنجان نمونه‌وار، دسته‌دار است و از چینی یا سرامیک ساخته شده و برای نوشیدن قهوه و یا چای به کار می‌رود؛ اما با وجود این، یک فنجان (یا لیوان) پلاستیکی بدون دسته از آن نوع که از ماشین‌های سکه‌ای فروش قهوه بیرون می‌آید، باز یک فنجان است؛ هر چند نه یک فنجان خوب نمونه‌وار. و در بحث از رویکرد کلاسیک به یاد داریم که فرض بر این بود که اعضای یک مقوله، دارای وضعیت مساوی‌اند و هیچ یک را بر دیگری امتیازی نیست.

دانشور دیگری که در پژوهش‌های مربوط به پیش‌الگوها آثار تعیین‌کننده‌ای از خود به جای گذاشته، الینور حیدر راش (۱۹۷۵، ۱۹۷۳) روان‌شناس پر آوازه آمریکایی است. راش آزمایش‌هایی بر روی مقوله‌های ائاتیبه (مبل)، میوه، سبزیجات، وسایل نقلیه، و اسلحه انجام داد و طی آن‌ها از آزمودنی‌ها خواست که بگویند که یک مصداق معین از یک مقوله، تا چه اندازه نمونه (مثال) خوب یا بد آن مقوله است. راش دریافت که، طبق پیش‌بینی نظریه ویتگنشتاین، مردم اغلب، بعضی از اعضای یک مقوله را نمونه‌وارتر، یا مرکزی‌تر نسبت به مقوله، از دیگر اعضا به حساب می‌آورند. بدین ترتیب، مردم گنجشک و سینه سرخ را پرنده‌های نمونه‌وار می‌دانند، اما مرغ و پنگوین را نمی‌دانند. راش همچنین دریافت که درجه بالایی از توافق در مورد فقره‌هایی که از درجه عضویت بالایی در مقوله دارا بودند، میان آزمودنی‌ها وجود دارد. در آزمون دیگری از آزمودنی‌ها خواست در پاسخ به جمله‌ای مثل "گنجشک یک پرنده است"، برای نشان دادن درست یا غلط بودن جمله، دکمه‌ای را فشار دهند و دریافت که زمان واکنش^{۴۲} برای اعضای نمونه‌وار به مراتب سریعتر بود تا برای اعضای "غیر نمونه‌وار". برای مثال تصدیق "گنجشک یک پرنده است"، زمان کمتری می‌برد تا تصدیق "اردک یک پرنده است". یکی دیگر از یافته‌های راش این بود که میان درجه عضویت در مقوله و بسندگی و ترتیبی که این اعضا نام برده می‌شوند، همبستگی وجود دارد؛ به این معنی که اگر از مردم بخواهند مصداق یا مثال‌های یک مقوله را نام ببرند، اغلب ابتدا اعضای پیش‌الگویی‌تر را نام می‌برند. برای نمونه، از ائاتیبه، ابتدا صندلی؛ از سلاح، تفنگ؛ از پرنده، گنجشک و از بازی‌ها، فوتبال را نام می‌برند. و همه این یافته‌ها، بر این فرض نظریه کلاسیک که اعضای یک مقوله از پایگاهی مساوی برخوردارند، خط بطلان می‌کشد.

۳.۳. کاربرد رویکرد "پیش-الگویی" در سایر زمینه‌ها

۳.۳.۱. آواشناسی: در بحث مربوط به کاربرد نظریه کلاسیک در آواشناسی، گفتیم که این رویکرد بر این فرض استوار است که یک ویژگی معین در هر مورد خاص، یا حاضر است یا غایب، و این که یک ویژگی، یا به تنهایی و یا در ترکیب، با سایر ویژگی‌ها، تعریف‌کننده طبقه صداهای به روشنی مشخص و محدوداند؛ یعنی گروه صداهایی که ویژگی (ها) مورد بحث را دارا می‌باشند و آن‌هایی که فاقد آن ویژگی (ها) هستند. برای نمونه، طبقه صداهای واکبر، همه دارای ویژگی [واک] هستند؛ در صورتی که طبقه صداهای بی‌واک، که با گروه پیش در ارتباط مکملی‌اند، با ویژگی [-واک] مشخص می‌شوند.

بنیان این نوع تمایز روشن و قطعی است؛ اما توسط جیگر و اووالا (۱۹۸۴) مورد پرسش قرار گرفته است. این دو، گروهی از گویشوران انگلیسی بی اطلاع از آواشناسی را تعلیم دادند تا صداهای آغازین واژه‌های انگلیسی را بر اساس معیارهای [پیش‌دهانی]، [سا]، و [واک] طبقه بندی کنند. در جلسه بعد، از آزمودنی‌ها خواسته شد، صداهای آغازین واژه‌های انگلیسی که بعضی از آن‌ها در جلسات تمرین ارائه نشده بودند؛ را طبق معیارهای مربوطه مقوله‌بندی

کنند. نتیجه به دست آمده این بود که هر یک از این سه عامل معرف دو مقوله جمع ناشدنی، نیستند؛ بلکه پیوستاری را باز می‌نمایند که دو انتهای مخالف آن دربرگیرنده بهترین مثال‌های (مصدق) مقوله مورد بحث است. نتیجه مربوط به آزمایش تشخیص واکداری را در زیر می‌آوریم. از مجموعه صداهای مورد آزمایش قرار گرفته، /r,m,n/ بهترین مصداق‌های واکداری، و /p,t,k/ بهترین مصداق‌های بی‌واکی شناخته شدند. انسدادی‌های به اصطلاح واکدار /b,d,g/، مکانی بینابین واکداری و بی‌واکی به دست آوردند.

کم واک ترین → ← بیش واک ترین
/k,t,p/ /f,s,h,l/ /g,d,b/ /w,z/ /v,z/ /r,m,n/

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که ویژگی‌های آوایی چندان تفاوتی با صفات ویژه‌ای^{۴۳} که مقوله‌های شناختی را باز می‌نمایند، ندارند. ویژگی‌ها، آن چنان که چامسکی و هاله می‌گویند ابزار دو ارزشی طبقه بندی نیستند؛ بلکه تنها در بر دارنده ابعاد شباهت‌هایی هستند که بین صداها ادراک می‌شوند.

۳.۳.۲. یادگیری و آموزش زبان: در این قسمت نقش رویکرد پیش‌الگویی را، در دو زمینه آموزش و یادگیری واژگان^{۴۴} و دستور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در زمینه فراگیری زبان اول، نگرش پیش‌الگویی مدعی است که کودکان، نخست واژه‌هایی را فرا می‌گیرند که در اصطلاح این رویکرد، آن‌ها را "واژه‌های پایه"^{۴۵} می‌نامند؛ زیرا این واژه‌ها جنبه‌هایی از جهان (یعنی پیش‌الگوها) را باز می‌تابانند که برجستگی بیشتری دارند (کوک، ۱۹۹۱:۳۹). مثلاً، گنجشک نسبت به واژه فرادست پرنده، و واژه فرودست گنجشک خانگی، یک واژه پایه است. یادگیری و کاربرد واژه‌های پایه، به نظر این پژوهشگران، آسان‌تر است و کودکان واژه‌های سطوح بالاتر و پایین‌تر را بر اساس این واژه‌ها بنا می‌نهند.

کودکان در یادگیری زبان مادری، واژه‌های پایه‌ای همچون سیب را پیش از میوه که نسبت به سیب فراگیر است، و سیب گلاب که نسبت به سیب در مرتبه فروتری قرار دارد، یاد می‌گیرند. توجیه روان‌شناختی این امر این است که ادراک^{۴۶} این واژه‌ها به وسیله ذهن آسان‌تر است.

آزمون‌های انجام شده نشان داده است که در فراگیری یک زبان خارجی (دوم) نیز واژه‌های پایه، پیش از واژه‌های کلی‌تر آموخته می‌شوند. کوک (۱۹۸۲) در آزمایشی نشان داد که فراگیران زبان دوم، واژه‌های پایه‌ای همچون میز را پیش از واژه‌ی کلی‌تر ائانه (مبل)، و واژه‌ی خاص‌تر میز قهوه‌خوری فرا می‌گیرند. بنابراین، کوک معتقد است یافته‌های نظریه پیش‌الگویی هم در یادگیری زبان اول و هم زبان دوم دارای اهمیت است.

نقش پیش‌الگوها در فراگیری ساختار و دستور زبان نیز مورد بررسی و آزمایش قرار گرفته است. دوویلیه (۱۹۸۰) امکان این موضوع را که اطلاعات نحوی ممکن است، به شکل یک چهارچوب فکری^{۴۷} پیش‌الگویی در حافظه ذخیره شوند، در یادگیری جملات مجهول، مورد مطالعه قرار داده است. وی این فرضیه را پیش می‌نهد که بازنمود ذهنی^{۴۸} یک جمله (ساختار) مجهول نه یک قاعده مقوله‌ای^{۴۹}؛ بلکه یک چهارچوب فکری^{۵۰} پیش‌الگویی است. بر اساس این نظریه، کودکان از جملات مجهولی که می‌شنوند، یک طرح آرمانی برای ساختار مجهول اذتزاز و در تولید اولین جمله‌های مجهول از آن بهره می‌گیرند. دوویلیه برای پیش‌الگوی مجهول دو ویژگی پیشنهاد می‌کند: یک فاعل روساختی جاندار و یک فعل حرکتی. او پیش‌بینی کرد که کودکان جمله‌هایی مثل (۱۰) را، که دارای این ویژگی‌هاست، آسان‌تر از جمله‌ای همچون (۱۱) که فاقد این ویژگی‌هاست، یاد می‌گیرند؛ خوانندگان ملاحظه می‌فرمایند که به خاطر وضعیت خاص و متفاوت ساختار مجهول در زبان فارسی، این مثال‌ها قدری غیر طبیعی به نظر می‌رسند.

۱۰. قورباغه به وسیله خرگوش از زمین برداشته می‌شود.

۱۱. گل به وسیله خرگوش بوییده می‌شود.

برای آزمودن فرضیه‌های خود، دوویلیه جملات مجهول را به سه گروه از کودکان در سنین دو و ده ماهگی تا چهار و ده ماهگی آموزش داد. پیش‌بینی او این بود که گروهی که به آنان جمله‌های مجهول پیش‌الگویی آموزش داده شده، باید جملات مجهول بیش‌تری تولید کنند^{۵۱} (۱۹۸۰:۲۶). نتایج آزمون، پیش‌بینی او را تأیید کرد و حتی نشان داد که فاعل روساختی جاندار^{۵۲} در پیش‌الگوی مجهول مرکزی‌تر است و تأثیر بیشتری دارد تا فعل حرکتی^{۵۳}؛ بنابر این،

آزمون دوویلیه این ادعا را که اطلاعات نحوی ممکن است، از راه طرح‌های پیش‌الگویی در ذهن ذخیره شود، تقویت می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشش شد پنجره‌ای هر چند کوچک، بر یکی از نظریه‌های نوین و کمتر شناخته شده معنی‌شناسی، یعنی معنی‌شناسی پیش‌الگویی گشوده شود. نخست نظریه رقیب این شاخه از زبان‌پژوهی، یعنی معنی‌شناسی کلاسیک مشخصه بنیاد یا مؤلفه‌ای و خاستگاه فلسفی ارسطویی آن و همچنین کاربرست آن در سایر شاخه‌های زبان‌شناسی، مورد بحث قرار گرفت و سپس نظریه متأخرتر معنی‌شناسی پیش‌الگویی و آبشخور فلسفی آن یعنی آرای ویتگنشتاین معرفی گردید و پیاده کرد آن در شاخه‌های دیگر زبان‌شناسی همچون آواشناسی و یادگیری زبان باز نموده شد. به طور خلاصه، چنین نتیجه‌گیری شد که بر خلاف ادعای نظریه کلاسیک معنی‌شناسی، مرز میان پدیده‌های جهان مشخص و روشن نیست؛ بلکه مقوله‌ها دارای مرزهای تار و مبهم‌اند که گاه در هم ادغام می‌شوند و پدیده‌ها به جای تعلق «همه یا هیچ» به یک مقوله حول نمونه‌ای آرمانی (یک پیش‌الگو) گرد می‌آیند و به شکلی مدرج و بر یک پیوستار، می‌توانند به نمونه آرمانی نزدیک شوند یا از آن فاصله داشته باشند.

یادداشت‌ها

۱. مباحث نظری این مقاله، به جز مأخذی که به آنها بازبرد (ارجاع) داده شده است، برگرفته از تیلر (۱۹۹۵) است.

2. Polarity
 3. Dichotomy
 4. Proto-typical Semantics: Theory and Practice
 5. Componential
 6. Feature-based
 7. Cognitive linguistics
 8. Autonomous linguistics
۹. دست کم یک تن از زبان‌شناسان کشور، در صحبتی که با ایشان داشتم، به نگارنده فرمودند که در این زمینه مطلبی به فارسی ندیده‌اند.

- | | |
|--|--|
| 10. The classical theory of categorization | 17. Contradiction |
| 11. Categorization | 18. Excluded middle |
| 12. Essence | 19. Binary |
| 13. Accidents | 20. Application |
| 14. Logos | 21. Sound patterns |
| 15. Entity | 22. Phones |
| 16. Ipso facto | 23. A finite inventory of phonological units |

۲۴. از جمله، نک. به یول، فرامکین و رادمن و دیگر متون زبان‌شناسی عمومی.

- | | |
|------------------------------|----------------------------------|
| 25. Word meaning | 33. Contradictory |
| 26. Bachelor | 34. Entailment |
| 27. Spinster | 35. Mutual entailment |
| 28. Hyponymy | 36. Synonymy |
| 29. Natural classes | 37. Philosophical Investigations |
| 30. Selectional restrictions | 38. Spiel (game) |
| 31. Synthetic | 39. Fuzzy |
| 32. Analytic | 40. Prototype |

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| 41. Gradient | 46. Perception |
| 42. Reaction time | 47. Schema |
| 43. Attributes | 48. Mental representation |
| 44. Vocabulary | 49. Categorical rule |
| 45. Basic level terms | 50. Schema |

منابع

- Adamson, H. D. (1990). *Prototype Schemas, Variation Theory, and the Structural Syllabus*, *IRAL*, 28, 1-23.
- Aristotle, N. (1993). *Metaphysics*, Translated by H. Tredennik, London: Heinemann.
- Chomsky, N. (1965). *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass: MIT Press.
- Chomsky, N. and Halle, M. (1968). *The Second Patterns of English*, New York: Harper and Row.
- Cook, V. (1991). *Second Language Learning and Language Teaching*, London: Edward Arnold.
- De Villier, J. (1980). *The Process of Rule Learning in Child Speech: A New Look*, In Nelso, K. (Ed.), *Children's Language Vol 2*, New York: Gardener Press.
- Fromkin, V. and Rodman, R. (1988). *An Introduction to Language*, Florida: Holt, Rinehart, Orlando.
- Jaeger, J. and Ohala, J. J. (1984). *On the Structure of Phonetic Categories*, *BLS* 10,15-26.
- Katz, J. J. and Fodor, J. A. (1963). *The Structure of A Semantic Theory*, *Language* 39, 170-210.
- Katz, J. J. and Postal, P. M. (1964). *An Integrated Theory of Linguistic Description*, Cambridge, Mass: MIT Press.
- Labove, W. (1973). *The Boundaries of Words and Their Meanings*, In Bailey and Shuy, Baily. C. J. N, and Shuy, R. W. (Eds.) *New Ways of Analysing Vanation in English*, Washington, 73- 340.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*, Chicago: University of Chicago Press.
- Rosch, E. (1973). *On the Internal Structure of Perceptual and Semantic Categories*, In Moore, 44- 111.
- Taylor, J.R. (1995). *Linguistic Categorization*, Oxford: Clarendon Press.
- Witgenstein, L. (1978). *Philosophical Investigations*, Translated by G.E.M. Anscombe, Oxford: Basil Blackwell.